

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۷ اسفند ماه ۱۳۹۳

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

مصادف با: ۱۷ جمادی الاولی ۱۴۳۶

موضوع جزئی: جهت سوم: معنای امر؛ طلب وجوبی یا اعم از وجوبی و استحبابی

جلسه: ۸۴

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

**ادامه اشکال به دلیل پنجم (محقق بروجردی)**

**خامساً:** به طور کلی بحث ما پیرامون امر وارد در قرآن و روایات است. غرض از بحث از معنای امر این است که ما بدانیم چنانچه امر بمادته در آیات و روایات استعمال شد، آیا باید حمل بر طلب وجوبی شود یا قابل حمل بر استحباب نیز می باشد؟ امر طبق بیان محقق بروجردی اگر با مقارنات شدید همراه باشد، از آن وجوب انتزاع می شود و اگر با مقارنات ضعیفه همراه باشد، از آن استحباب انتزاع می شود. اشکال این است که در لسان آیات و روایات، آن مقارناتی که ایشان ذکر کرده اند، واقعا چگونه قابل کشف است؟ یعنی حرکات دست و پای امر یا غلظت صوت و صدای او در آیه یا روایت وجود ندارد و به طور کلی آنچه در آیات و روایات وارد شده، خالی از مقارناتی است که ایشان ذکر کرده، چه شدید و چه ضعیف، لذا مبنا و نظر ایشان در این باب با یک مشکل جدی مواجه است که به طور کلی آن مقارناتی که سبب انتزاع وجوب یا استحباب می شود، در امر وارد در قرآن و روایات وجود ندارد تا ما وجوب یا استحباب را از آن استفاده کنیم. البته ایشان فرموده که چنان چه امر خالی از این مقارنات هم باشد دال بر طلب وجوبی است ولی به طور کلی امر دال بر استحباب طبق نظر ایشان باید همراه با مقارنات ضعیفه باشد و بسیاری از اوامر در لسان شرع استحبابی است در حالی که این مقارنات در آن اوامر وجود ندارد تا بتوانیم آنها را حمل بر استحباب کنیم.

تا اینجا ما چند دلیل و نظر در مورد دلالت امر بر طلب وجوبی را بررسی کردیم. اگر خاطر شما باشد در ابتدای بحث بیان کردیم که یک قول این است که امر دال بر طلب وجوبی است لکن در کیفیت دلالت امر بر طلب وجوبی اختلاف وجود دارد برخی آن را بالوضع می دانند و از راه تبادر آن را استفاده می کنند یعنی می گویند متبادر از امر، طلب وجوبی است. برخی نیز به آیات و روایات استدلال کردند مبنی بر اینکه امر دال بر طلب وجوبی است. دلیل چهارم اطلاق به بیان محقق عراقی بود. دلیل پنجم نیز اطلاق به بیان محقق بروجردی بود لذا تا اینجا ما پنج دلیل و نظر مبنی بر دلالت امر بر وجوب را بررسی کردیم.

**دلیل ششم (محقق نائینی)**

دلیل یا طریق ششم برای اثبات دلالت امر بر طلب وجوبی مطلبی است که محقق نائینی<sup>۱</sup> در این مقام ذکر کرده است.

<sup>۱</sup>. اجود التقریرات، ج ۲، ص ۱۴۴

ایشان از راه حکم عقل دلالت امر بر وجوب را استفاده می کند یعنی ایشان معتقد است که وجوب نه مدلول لفظی ماده و صیغه امر است که ما بخواهیم از راه تبادل یا به استناد آیات و روایات آن را ثابت کنیم و نه از راه اطلاق و مقدمات حکمت قابل اثبات است، اگرچه می توان با اندکی تسامح، استفاده از اطلاق و مقدمات حکمت را هم به نوعی به عقل منتسب دانست یعنی وقتی مقدماتی به یکدیگر ضمیمه می شوند عقل نتیجه می گیرد لذا ممکن است با اندکی تسامح بیان محقق عراقی و محقق بروجردی را هم به عقل منتسب کنیم ولی اصطلاحاً آنرا به عنوان حکم عقل نمی شناسند.

علی ای حال محقق نائینی می فرماید: عقل ما درک می کند که امر به معنای وجوب و دال بر طلب وجوبی است حال چطور عقل چنین حکمی می کند؟ چگونه عقل ما مثلاً از ان الله یامر بالعدل و الاحسان، کشف می کند که این امر به معنای طلب وجوبی است؟

به نظر ایشان هر جایی که مولا بعثی داشته باشد، به طور کلی از بعث مولا عقل استفاده لزوم می کند یعنی هر جا عقل ببیند مولایی به عبد خود امر کرده و گفته امرتک بکذا، عقل درک می کند که عبد باید از این بعث، تحریک و امر، منبعث شود پس حکم عقل به لزوم انبعاث از بعث مولا، همان حکم عقل به وجوب است وجوب به معنای لزوم انبعاث و تحریک شدن است. وقتی می گویند فلان چیز بر شما واجب است یعنی لازم است با دستور و امر منبعث شده و آن کار را انجام دهید پس در صورت صدور امر و طلب از مولا تا مادامی که خود مولا اجازه و ترخیص در ترک نداده، عقل حکم می کند عبد باید از این امر منبعث شود و هذا هو معنا الوجوب. این بیان محقق نائینی در این مقام است.

به تبع محقق نائینی، مرحوم آقای خوئی<sup>۲</sup> هم این دلیل را پذیرفته و ایشان هم معتقد است که عقل ما حکم به لزوم انبعاث از امر می کند لذا دلالت امر بر وجوب را حکم عقلی می داند.

حال باید ببینیم آیا این طریق یا مسلک قابل قبول است یا خیر؟

### بررسی دلیل ششم

به نظر می رسد این دلیل هم محل اشکال است و قابل قبول نیست.

یک اشکال مهمی که در این مقام می توانیم به محقق نائینی ایراد کنیم این است که اگر مولا به عبد خود امر کند و بگوید امرتک باکرام العلماء، و سپس بگوید لا بأس بترک الاکرام یعنی ابتدا امر می کند و بعد در کنار امر این جمله هم صادر شده که اگر اکرام علماء ترک شد، اشکالی ندارد. این دو بیان از طرف مولا چگونه توجیه می شود؟

قطعاً هر کسی با این دو جمله برخورد کند خواهد گفت امرتک باکرام العلماء، ظهور در وجوب دارد و لا بأس بترک الاکرام، نص در جواز اکرام است و این نص موجب تصرف در ظاهر می شود و لذا باید از آن رفع ید شود و امرتک باکرام العلماء حمل بر استحباب می شود یعنی وقتی این دو جمله در کنار هم قرار می گیرند، قطعاً این نتیجه می شود که امر اول ظهور در وجوب اکرام علماء دارد اما چون جمله دوم نص است و نص نیز اقوا از ظاهر است، موجب می شود ما بواسطه نص از ظهور جمله اول رفع ید کنیم و آنرا حمل بر استحباب کنیم. این به حسب قاعده است.

<sup>۲</sup>. محاضرات، ج ۲، ص ۱۴

حال سوال و اشکالی که متوجه محقق نائینی است این است که اگر ما وجوب را حکم عقلی بدانیم یعنی بگوئیم عقل از ماده یا صیغه امر استفاده وجوب می کند، این به این معناست که از نظر عقل انبعاث از دستور مولا تا وقتی لازم است که مولا اجازه ترک نداده لذا اگر بخواهیم با این منطق در مثالی که گفتیم دقت کنیم، معنای امر تک باکرام العلماء یا اکرم العلماء و لا باس بترک الاکرام این است که مولا اجازه ترک داده یعنی دیگر انبعاث لازم نیست و عدم لزوم انبعاث که از جمله لا باس بترک العلماء استفاده شد، نسبت به جمله اول که اکرم العلماء یا امر تک باکرام العلماء است، دیگر از باب تقدیم نص بر ظاهر یا از باب تقدم قرینه بر ذو القرینه نیست بلکه جمله دوم نسبت به جمله اول ورود دارد و معنای ورود آن است که با آمدن وارد موضوع دلیل مورد از بین می رود و نتیجه آن این است که به طور کلی دلیل اول منتفی می شود و این مبتنی است که نمی توان به آن ملتزم شد چون این صورت دیگر مجالی برای حمل اوامری از این قبیل بر استحباب باقی نمی ماند در حالی که در شرع موارد زیادی از اوامر بر این گونه هستند و نمی توان به از بین رفتن موضوع آنها ملتزم شد.

به عبارت دیگر اگر گفتیم امر ظهور لفظی یا اطلاقی در وجوب دارد، هر جمله ای که در کنار آن ذکر شود در دائره ظهورات لفظی قابل حل است مثلا می گوید جمله دوم نسبت به جمله اول قرینه است و قرینه بر ذو القرینه مقدم است یا جمله دوم نص است و جمله اول ظاهر است و نص نیز بر ظاهر مقدم است چون اقوی است بالاخره چه باشد، در دائره مدلول لفظی قرار می گیرد و موجب می شود از ظهور امر تک یا اکرم یعنی ماده و صیغه امر، رفع ید کنیم ولی رفع ید از ظهور دلیل به معنای منتفی شدن موضوع آن نیست بلکه حمل به استحباب می شود. لذا این مبنا و این تحلیل به هیچ وجه با قول به دلالت امر بر وجوب به حکم عقل سازگار نیست چون از یک طرف نمی توانیم بگوئیم امر به حکم عقل دال بر وجوب است و از طرف دیگر هم قائل شویم چنانچه جمله ای مانند لا باس بترک الاکرام در مقابل امر تک باکرام العلماء ذکر شود، این مقدم است و موجب می شود از ظهور جمله اول رفع ید کنیم. اینجا دیگر بحثی از تقدیم نص بر ظاهر یا قرینه بر ذو القرینه و ... مطرح نیست. اگر گفتیم وجوب و لزوم انبعاث درک عقل است قهرا باید در اینجا بگوئیم لا باس بترک الاکرام نسبت به امر تک باکرام العلماء ورود دارد در حالی که هیچ کس از اصولیون و از جمله خود محقق نائینی ملتزم به این نمی باشند که جملاتی مانند لا باس لترک اکرام العلماء بر مثل امر تک باکرام العلماء ورود دارند. به هر حال اتخاذ این مبنا، مرحوم نائینی را با مشکلی مواجه می کند که ایشان هم نمی تواند به آن ملتزم شود.

لذا مجموعا به نظر می رسد این مبنا و این مسلک و نظر هم مردود است.

سوال:

استاد: وجوب یعنی لزوم انبعاث عبد در برابر امر مولا، حکم عقل است. ما میگوئیم اگر طبق این نظر گفته شد امر تک باکرام العلماء و جمله ی دیگری در کنار آن ضمیمه شد مثلا مولا گفت لا باس بترک الاکرام شما چه چیزی می فهمید؟ بحث در این است که این تقدیم به چه ملاکی است؟ هیچ کس نمی گوید وارد است بلکه از باب تقدیم نص بر ظاهر یا تقدیم قرینه بر ذو القرینه مقدم است و این موجب می شود از ظهور جمله اول رفع ید کنیم و حمل بر استحباب کنیم اما زمانی که بحث ورود به

میان می آید با آمدن جمله دوم، موضوع جمله اول از بین می رود در حالی که کسی معتقد نیست در این موارد با آمدن جمله دوم، موضوع جمله اول از بین می رود.

پس اگر گفتیم وجوب یک حکم عقلی است، یک تالی فاسد دارد و آن این که لا باس لاکرام العلماء بر اکرم العلماء وارد است یعنی موضوع آن را از بین می برد در حالی که هیچ کس ملتزم به این نیست که لا باس لاکرام العلماء وارد بر اکرم العلماء است بلکه همه می گویند، مقدم است و وجه تقدیم هم نص بر ظاهر یا اظهر بر ظاهر یا قرینه بر ذو القرینه است و این غیر از ورود است.

«الحمد لله رب العالمین»